

ما در مسیر حادثه اخطار می شویم
 نورییم و با شقاوت شب تار می شویم
 بودن و یا نبودن ما بحث این که نیست
 هستییم، لیک بی جهت انکار می شویم
 از آتش نهفته یک بغض خوفناک
 در ناگهان هر شبی آوار می شویم
 امروزمان تصور دیروز خستگی است
 در زخم زخم لحظه ها تکرار می شویم
 بر ما چه رفته هم قفس؟ بر ما چه می رود؟
 ما را کدام جرم؟ که بر دار می شویم
 با این همه، گمان مبر بیگانه از همییم
 ما کودک کان چه زود با هم یار می شویم
 ما کاشفان چشمه رود و حماسه اییم
 موجیم و با عبور خود بیدار می شویم
 از خود رهیدن دل ما بی دلیل نیست
 عطریم و از حضور خود فرار می شویم
 این سایه ها به بودن خود بی خودی خوشند
 ما روح مشرقیم که احضار می شویم

شاعر: امین کنونی